

در عرصه بین‌المللی، کشورهای صنعتی از نظام سرمایه‌داری به عنوان ابزاری برای تقویت قدرت نظامی دولت ملی استفاده می‌کردند و در این صورت برخوردی نظامی اجتناب‌ناپذیر بود. بعد از پایان جنگ جهانی اول، دولت‌های بورژوازی غرب دوباره به نظام ایده‌آل سرمایه‌داری بازار آزاد متماثل گردیدند. اقتصاد بازار به طور کامل بازسازی شد و اقدامات متعددی که برای کنترل اقتصاد طی سالهای جنگ به عمل آمده بود رها شد و اصول تجارت آزاد و استاندارد طلا دوباره مورد پذیرش قرار گرفت. وقتی دوباره وقایع دهه ۱۹۲۰ را از نظر می‌گذرانیم درمی‌یابیم که فاصله میان رؤیا و واقعیت هیچگاه تا این اندازه گسترده نبوده است. هیچ رهنبری در سطح بین‌المللی وجود نداشت که کارکرد خاص اقتصاد بازار را تضمین نماید. بریتانیا بعد از جنگ آنچنان ضعیف و ناتوان بود که نمی‌توانست چنین نقشی را ایفا کند و ایالات متحده درحالی که تنگناهای داخلی و جدید نظام سرمایه‌داری بازار آزاد در حال کاهش بود، به سیاست «انزواگرایی» خود بازگشت. اقتصادهای ملی آنچنان گسترش یافتند و به قدری پیچیده شدند که مکانیسم بازار دیگر نمی‌توانست مانند گذشته کارکرد طبیعی خود را داشته باشد. بدین ترتیب نشانه‌های سرمایه‌گذاری بیش از حد و اشباع بازار ظاهر گردید.

از طرفی پیشرفت تکنولوژی، توسعه انحصارها و بکارگیری مکانیسم بازار را تسهیل کرد. بلوکهای قدرت اقتصادی شکل گرفتند و به نظر می‌رسید هیچ قانون ضد تراستی قادر به خنثی کردن اختلافات موجود در سیستم بازار نیست. به علاوه، اقتصاد بازار تمایلی چندانی به فراهم ساختن خدمات عمومی نداشت و شاید اصلاً علاقه‌ای به آن نشان نمی‌داد. بنابراین نیازهای اجتماعی به خانه‌سازی، آموزش، بهداشت و زیرساخت‌ها نادیده انگاشته شد.

سرانجام قدرت اتحادیه‌های کارگری منجر به برخوردهای جدیدی در اقتصاد سرمایه‌داری بازار آزاد گردید. پیشرفت تکنولوژی تفاوت‌های موجود در نرخ‌های رشد بخش‌های مختلف صنعتی را تشدید کرد. به عبارت دیگر، بهبود وضعیت هر یک از بخش‌های صنعتی با بهره‌وری بالای نیروی کار، دستمزدهای بالاتری را به ارمغان آورد. درحالی که سایر بخش‌های صنعتی با بهره‌وری پایین نیروی کار وجود داشتند و به همین دلیل دستمزدهایشان قابل افزایش نبود. اتحادیه‌های کارگری به سختی دوگانگی یاد شده را می‌پذیرفتند به همین جهت مبارزات خود را برای همگرایی دستمزدها ادامه می‌دادند. اما نتیجه اقدامات اتحادیه‌های

کارگری چیزی جز ایجاد اختلال در بازار کار نبود. فشارهایی که در دهه ۱۹۲۰ متراکم شده بود تأثیر کامل خود را در بحران جهانی دهه ۱۹۳۰ به خوبی نشان داد. به گونه‌ای که تغییر اقتصاد بازار آزاد از دیدگاه‌های اولیه خود در همه جا به چشم می‌خورد. هرج و مرج بولی و مالی سراسر جهان را فرا گرفته و تجارت بین‌المللی مضطرب شده بود. سرمایه‌گذاران متوقف گردید و صاحبان مشاغل کوشیدند سهم خود از بازار را از طریق تشکیل اتحادیه صاحبان صنایع مشابه و اتخاذ یک رشته اقدامات حمایت‌گرا حفظ نمایند.

بدین ترتیب گرایشهای فئدراونی گرای (Corporatist) در اکثر قریب به اتفاق کشورهای ظاهر گردید. مکانیسم‌های تصحیح‌کننده بازار از طریق دستمزدها و قیمت‌ها که برطبق نظریه کلاسیک‌ها می‌توانست تعادل جدید را به اقتصاد ملی بازگرداند، از عملکرد طبیعی خود بازداشته شده بود. به عبارت دیگر، رفتار واقعی در سطح اقتصاد خرد به هیچ‌وجه انعکاس درستی از اصول بازار آزاد نبود. بنابراین چنین به نظر می‌رسید که مکانیسم بازار از کارایی کافی برای بازگشت به ساختار اقتصاد کلان متماثل به رشد برخوردار نیست.

اوج‌گیری ورشکستگی‌ها و بیکاری انبوه باعث شد کارفرمایان و کارگران یک موضع ایدئولوژیکی کاملاً متفاوت با سرمایه‌داری بازار آزاد اتخاذ نمایند. استدلال آنها در این عبارت خلاصه می‌شد که: «انسان

ظهور و افول اقتصاد مختلط

نوشته: هرمان در وی

ترجمه: سیدحسین میرجلیلی

بخش اول: ظهور اقتصاد مختلط

اضطراب و اغتشاشی که در سالهای رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ و جنگ جهانی دوم بر غرب حاکم گردیده بود، این عقیده را تقویت کرد که با پندایش صلح، نظام اقتصادی جدیدی باید به وجود آید و این نتیجه بایستی به عنوان یکی از تجربیات رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم قلمداد گردد. از این رو اقتصاد مختلط به صورت مشخص در عرصه جهانی ظاهر گردید. در روابط اقتصاد خرد، نیروهای سیستم رقابتی اقتصاد آزاد حاکمیت داشت، ولی در سطح کلان، اقتصاد سرمایه‌داری به واسطه مداخله‌های منظم دولت انسانی‌تر شد. دولت‌ها مسئولیتهای اجتماعی را پذیرفتند و درصدد سازماندهی جدیدی از دولت رفاه برآمدند. بدین ترتیب موفقیت‌های چشمگیری حاصل گردید.

۱- تجربیات گذشته:

تا آن زمان اقتصاد مختلط به عنوان یک نظام اقتصادی دلوری ارتباط منطقی و مبتنی بر ایدئولوژی مشخص شناخته نشده بود، بلکه به دلیل شکست آشکار اقتصاد بازار آزاد در غرب، در سالهای بین دو جنگ جهانی رشد یافت. بحران دهه ۱۹۳۰ با بیکاری گسترده و هرج و مرجی که به دنبال داشت این مطلب را برای جهانیان آشکار کرد که تا چه اندازه نظام اقتصادی سرمایه‌داری بازار آزاد از حرکت به سمت مدینه فاضله اقتصاد منحرف شده است.

در واقع حتی در قرن نوزدهم نیز نظام سرمایه‌داری بازار آزاد تحت فشار زیادی قرار گرفت، به گونه‌ای که فشار طاقت‌فرسا به طبقه پرولتاریا و کارگران زحمت‌کش، واکنش شدید تعدادی از اتحادیه‌های کارگری را به دنبال داشت.

و افزایش تعرفه‌های گمرکی، محدودیت واردات، اقدامات مربوط به افزایش مصرف (برقراری حداقل دستمزد با کنترل دولت و فسادت مربوط به مبارزه با بیکاری (کاهش طول ساعات کاری هفته و غیره) در برخی کشورهای اروپایی به ویژه ایتالیا، آلمان، بریتانیا و فرانسه دولتها یک رویه تعاونی گرا می اتخاذ کرده بودند و به سوی مرحله پیشرفته صورت سیستماتیک حرکت می کردند. البته دولتهای پادشاهی هلند، اتریش و روسیه معینی در صنعت و کشاورزی حمایت می نمودند. هرچند موفقیت های محدود اتحادیه صاحبان صنایع تحت نظارت دولت انجام می گرفت. در بریتانیا وسیله ساختارهای تعاونی و شبه تعاونی، تولید کشاورزی و صنعتی در کشورهای پادشاهی به ویژه در ایتالیا، آلمان و بریتانیا تحت کنترل غیر مستقیم دولت قرار داشت.

در اروپا، کنترل مستقیم دولت بر کشاورزی و صنعت به خوبی قابل مشاهده بود. در فرانسه، جبهه ملی طی سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۶ صنعت و فعالیت های اقتصادی مهمی مانند راه آهن، بانکداری و رشته های خاصی از صنایع جنگی را ملی اعلام کرد. به دنبال وقوع بحران در نظر بانکداری ایتالیا، دولت آن کشور در سال ۱۹۳۳ اقدام به تأسیس مؤسسه «ریزی» صنایع (IRI) نمود و بدین ترتیب به تدریج تغییرات زیادی در صنعت به وجود آورد. در آلمان، دولت نازی سیاست متهورانه افزایش هزینه های دولتی از طریق ایجاد کسری بودجه را به مرحله اجرا در آورد تا بدین ترتیب زیر ساخت های اقتصادی آلمان بهبود یابد. از جمله اقدامات مزبور، به عنوان مثال، ساخت بزرگراهها بود. گذار سریع از یک دولت مطابق با قانون اساسی به یک دولت مبتنی بر زور و اجبار در سالهای حاکمیت رژیم نازی، اثر فوری بر اقتصاد داشت. اجرای برنامه های چهار ساله در آلمان از سال ۱۹۳۳ و سازماندهی تدریجی یک اقتصاد جنگی باعث شد کنترل اقتصادی دولت روز به روز تقویت گردد. در کشورهای کوچکتر اروپایی نیز گسترش تأثیر دولت بر زندگی اقتصادی به وضوح قابل مشاهده بود.

در بلژیک «برنامه مان» (Man) به عنوان برنامه حزب سوسیالیست در سال ۱۹۳۳ مشتاقانه پذیرفته شد. در این برنامه یک رشته اصلاحات ساختاری در اقتصاد پیشنهاد شده بود. البته چنین فرض شده بود که نوعی کنترل همه جانبه بر اقتصاد حاکم باشد. «برنامه مان» بطور جزئی بعد از سال ۱۹۳۵ با روی کار آمدن سوسیالیست ها به مرحله اجرا درآمد.

در هلند نیز برنامه مشابهی تحت عنوان «برنامه آرپده» (Arbeid) تدوین گردید. در سوئد و نروژ به دنبال روی کار آمدن احزاب سوسیال دموکرات که به ترتیب در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ انجام گرفت همان ایده ها و طرحها به اقدامات سیاست گذاری دولت تبدیل گردید.

دخالت فزاینده دولت در زندگی اقتصادی دهه ۱۹۳۰ صرفاً نتیجه تصمیمات عملگرایانه در عرصه سیاست نبود که در یک جامعه بحران زده اتخاذ می گردید، بلکه متفکران با ارائه نظریات جدید می کوشیدند یک مبنای عقلایی برای توجیه این نوع تصمیم گیری سیاسی در قلمرو اقتصاد بیابند. مکتب اقتصادی سوئد به رهبری «کنت ویکسل» (Knut Wicksell) بر اهمیت خلق پول در توسعه فعالیت های اقتصادی تأکید ورزیده و مفهوم تأمین مالی دولت از طریق اتخاذ سیاست کسری بودجه را تصحیح کرد. در ایالات متحده رئیس جمهور فرانکلین روزولت کوشید یک مبنای نظری برای سیاست «نیو دیل» فراهم سازد. هرچند سیاست پادشاهی از سال ۱۹۳۳ عملاً توسط ایالات متحده دنبال می شد. بررسی های بعمل آمده نشان می داد که افت شدید درآمدهای بخش کشاورزی منشأ بحران بوده است. از این رو تنها مداخله درازمدت دولتها در بخش کشاورزی می توانست درآمد بخش پادشاهی را بهبود بخشد، بدهی شاغلان بخش کشاورزی به بانکها را مجدداً سازماندهی نماید و تقاضا برای تولیدات صنعتی را تنظیم کند. تنها این نوع مداخله دولت می توانست موانع موجود در راه رشد اقتصادی را برطرف سازد. پروژه های زیرساختی در زمینه حفاظت از طبیعت، توسعه منطقه ای، ایجاد کانال های آب رسانی، ترافیک، خانه سازی عمومی و آموزش مطمئناً

● بحران دهه ۱۹۳۰ با بیکاری گسترده و هرج و مرجی که به دنبال داشت، این نکته را روشن ساخت که نظام اقتصادی سرمایه داری بازار آزاد تا چه اندازه از حرکت به سوی مدینه فاضله اقتصاد منحرف شده است. تا آن زمان اقتصاد مختلط بعنوان یک نظام اقتصادی منطقی و مبتنی بر ایدئولوژی مشخص شناخته نشده بود.

● گذار سریع از یک دولت مطابق با قانون اساسی به یک دولت مبتنی بر زور و اجبار در سالهای حکومت نازی ها بر آلمان، اثر فوری بر اقتصاد داشت. اجرای برنامه های چهار ساله در آلمان از سال ۱۹۳۳ و سازماندهی تدریجی یک اقتصاد جنگی باعث شد که کنترل اقتصادی دولت روز به روز تقویت گردد.

● «جان مینارد کینز» اقتصاددان انگلیسی در کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول، مهم ترین مباحث مربوط به مبانی نظری اقتصاد مختلط را مطرح کرد. به نظر او، اقتصاد سرمایه داری بازار آزاد ماهیتاً ناپایدار است و هیچگونه مکانیزم خودکاری وجود ندارد که هماهنگی تولید و مصرف را از طریق اشتغال کامل تضمین نماید.

● «کینز» معتقد بود که دولت باید توان خود را برای کنترل بخش های مالیات، هزینه و سیاست پولی به کار گیرد و بدین وسیله بر عدم تعادل در نظام اقتصادی چیره شود.

نیازمند، آزاد نیست. در آن روزها، دولت ها به دلیل مشکلات موجود با اجبار فعالانه در سازماندهی مجدد سیستم بازار به طور بنیادی مداخله می کردند و همچنین با دخالت های خود قصد داشتند شهرتشان را متقاعد سازند که سود و درآمد در فعالیت های بخش خصوصی خواهد بود. بنابراین چنین نتیجه گیری می کردند که تنها انتخاب آزاد می تواند کارایی قبلی در اقتصاد بازار آزاد را به آن بازگرداند. از این رو موج مداخله دولت در نظام سرمایه داری بازار آزاد پس از جنگ جهانی دوم به تدریج کاهش یافت. ایده «دست نامرئی» آدام اسمیت، مبنی بر عملکرد انعطاف پذیر و خودکار بازار یکی از مبنای آزادی انتخاب را تشکیل می داد. مداخله دولت دارای نمونه های متعددی در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن می باشد. اما هر یک از موارد مداخله دولت به معنای دور شدن از نظام خالص بازار آزاد است. در آلمان طی دوران جنگ جهانی اول «والتر راتنوه» (Walter Rathenau) وزیر جنگ آلمان یک اقتصاد برنامه ریزی شده تحت کنترل دولت را به گونه ای سازماندهی کرد که می توانست به عنوان یک الگوی نظام اقتصادی برنامه ریزی شده مورد استفاده قرار گیرد. در اتحاد جماهیر شوروی بکارگیری برنامه های پنج ساله کنترل دولتی از سال ۱۹۲۸ به بعد نتایج مثبتی به بار آورد و به نظر می رسید اقتصاد سوسیالیستی به جای آنکه از رکود جهانی متحمل زبان گردد، برعکس از آن منتفع شده است. با وجود این، اغلب دولتهای اروپایی عجلانه خود را در این ماجرای جدید درگیر نکردند، بلکه برای مبارزه با بحران، اقدامات ویژه ای به عمل آوردند.

اقدامات پادشاهی شامل حفظ ثبات پولی با بازسازی وضعیت پولی اقتصاد، حمایت از صنایع داخلی (از قبیل افزایش وام به مؤسسات تولیدی

در صورتی می‌توانست به مرحله اجرا درآید که دولت فعالانه در امور اقتصادی دخالت نماید. حتی هزینه‌های اساسی برای رفاه اجتماعی مانند حمایت از نابینایان، معلولان، سالخورده‌گان و بیکاران نیازمند نقش فعال دولت بود. اقتصاددان انگلیسی به نام وچان مینارد کینز در کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره‌ی پول (۱۹۳۴) مهمترین مباحث مربوط به مبانی نظری اقتصاد مختلط را ارائه کرد. بر طبق نظرات کینز، اقتصاد سرمایه‌داری بازار آزاد ماهیتاً ناپایدار است و هیچ‌گونه مکانیزم خودکامی وجود ندارد که هماهنگی تولید و مصرف را از طریق اشتغال کامل تضمین نماید. کینز معتقد بود دولت باید توان عظیم خود را برای کنترل بخش‌های مالیات، هزینه و سیاست پولی بکار گیرد و بدین وسیله بر عدم تعادل در سیستم اقتصادی فاتح آید. اعضای حزب دموکرات مسیحی در آن زمان مباحث اخلاقی متعددی برای توزیع عادلانه‌تر درآمدها و گسترش بیشتر خدمات عمومی مطرح می‌کردند، مباحثی که کینز منطق اقتصادی آن را عرضه نموده بود. در مواردی که سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نمی‌توانست در اقتصاد اشتغال کامل ایجاد کند، افزایش هزینه‌های دولتی در فعالیتهای آموزشی، خانه‌سازی و حمایت از فقراء و مراقبت از بیماران می‌توانست سطح تقاضای مؤثر را حفظ نماید. کینز به اصل کلی بازار آزاد اعتقاد داشت ولی در کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول اقتصاد بازار آزاد را با نقش مهم نظارتی و تصحیح‌کننده دولت عینین نمود.

نظریه کینز در جنگ جهانی دوم به طور کامل تأیید شد. بدین ترتیب که افزایش هزینه‌های دولتی در تمام کشورهای درگیر در جنگ منجر به اشتغال کامل گردید. بعد از جنگ جهانی دوم نیز نظریه کینز همچنان مطرح بود. بسیاری از صاحب‌نظران در این باره با یکدیگر توافق داشتند که سیاست پیشنهادی کینز نباید تنها به عنوان مجموعه سیاستهای اقتصادی برای شرایط استثنایی و بحرانی در نظر گرفته شود که اقدامات ضد بحران را توصیه می‌نماید بلکه جوهره نظریات وی باید در مبانی سیاست‌های اجتماعی پس از جنگ ادغام گردد. جنبش کارگری از نقش فعال‌تر دولت در اقتصاد، ایجاد ابزارهایی برای تحدید و جلوگیری از زیان‌های اقتصاد سرمایه‌داری بازار آزاد را مشاهده می‌کرد. بدین ترتیب صنعت در زمره فعالیت‌های مورد اعتماد بیشتر و به شیوه نزدیک‌تر به روبرو تعاونی درآمد. با این امید که با دخالت دولت جز تولیدی مطلوب‌تری نسبت به زمان جنگ بر اقتصاد کشورها حاکم گردد.

بنابراین، اقتصاد مختلط به عنوان نتیجه همگرایی دیدگاههای مختلف گروه‌های اجتماعی طی دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن پدیدار گشت و به تدریج به صورت یک نهاد درآمد. این درست است که ایدئولوژی بازار آزاد در شکل اولیه و صحیح آن تنها در سیاست‌های اقتصادی داخلی کشورها به کار گرفته شد و همچنین در اروپا پیش از ایالات متحده بدان تمسک جستند، ولی در عرصه بین‌المللی، ایدئولوژی بازار آزاد تنها حدود ۲۵ سال توانست نفوذ خود را حفظ کند.

بوجود آمدن اقتصاد مختلط در جهان، نقطه عطفی در تاریخ فرآیند تضعیف تدریجی سیستم اقتصاد بازار آزاد قلمداد می‌گردد. سیستم منحصر به فرد بازار آزاد که حدود دو قرن به صورت یک نظام تقریباً مذهبی طرفدار داشت، در آن هنگام به عنوان یک اصل به باد انتقاد گرفته شد.

۲- اقتصاد مختلط به عنوان نظام اقتصادی:

نقطه آغازین اقتصاد مختلط از دیدگاه نظری

با پایان یافتن جنگ و آغاز شدن دوران صلح، توافق سیاسی و اجتماعی میان کشورها برای تغییر روابط سنتی و بنا کردن روابط اجتماعی به صورت هماهنگ با شکل جدید جامعه اقتصادی، در واقع پیش‌فرض ایجاد یک رشته اصلاحات ساختاری و مبنایی قلمداد می‌گردد. روح همکاری متقابل در قاره اروپا توسط دولت‌های وحدت ملی طرفدار جناح چپ و در برخی موارد توسط احزاب کمونیست مطرح شد. بدین منظور هزینه لازم برای دست‌پازیدن به چنین

اقدامی یعنی پذیرفتن برنامه‌های سیاسی احزاب جناح چپ باپسینی پرداخت می‌شد. برنامه‌های جناح چپ همگی گرایش به ایجاد اصلاحات ساختاری در جامعه داشت و متضمن انحرافات از نظام اقتصاد بازار مبتنی بر سود بود. خواسته‌های اصلی آنها عبارت بود از: ملی کردن صنایع اساسی (مادر)، ایجاد سازمان‌های برنامه‌ریزی، ایجاد ساختارهایی که مشارکت کارگران را در صنایع در سطح ملی، بخشی و حتی در سطح شرکتها تسهیل نماید. سرمایه‌گذاری دولت در فعالیتهای بازسازی و زیرساخت‌های اقتصادی و سرانجام وضع قوانینی که بازار را از بی‌طرفی اخلاقی‌اش نهي ساخته و یک وجدان اجتماعی بدان تحمیل نماید.

البته سیستم اجتماعی جدیدی که در اقتصاد مختلط ارائه شد صرفاً نتیجه دیدگاه‌های احزاب جناح چپ نبود بلکه سایر دیدگاهها نیز در آن دخیل بود. هر چند احزاب چپ گرا اثرات قابل توجهی در سیستم اجتماعی اقتصاد مختلط به جای گذاشتند. جناح راست و احزاب طرفدار اقتصاد متمرکز نیز از اصل گسترش میزان مداخله دولت در حیات اقتصادی چانه‌داری می‌کردند. بدین ترتیب حمایت قابل ملاحظه صاحبان صنایع، بانکداران و روشنفکران را بدست آوردند. در میزگردهای آکادمیک بحث درباره نظریه‌های طرفداران کینز منجر به یک توافق قابل قبول برای عموم گردید؛ یعنی پذیرفتن نوعی دستورالعمل کاربردی برای اجتناب از نوسانات اقتصادی مصیبت‌بار. تمامی اقدامات یاد شده در شمار سیاستهای کنترل تقاضای مؤثر توسط دولت به حساب می‌آید (مدیریت تقاضا). تأمین هزینه‌های فزاینده دولت از طریق در پیش گرفتن سیاست کسری بودجه، تقاضای مؤثر را تحریک (تهییج) می‌کند و برعکس کاهش هزینه‌های دولتی به نوبه خود سطح تقاضا را کاهش می‌دهد. اقدامات مربوط به کاهش حجم نقدینگی علی‌الخصوص اثرات انقباضی در اقتصاد به جای می‌گذارد. در دوران رکود اقتصادی دولت میزان سرمایه‌گذاری را افزایش خواهد داد. به عنوان مثال: افزایش هزینه سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی یا تشویق فعالیت‌های خانه‌سازی. همچنین اقدامات مربوط به سیاست‌های مالی به شکل افزایش یا کاهش مالیات به منظور کنترل یا تحریک تقاضای مؤثر در پیش گرفته می‌شود و سیاست‌های مالی انقباضی یا انبساطی برحسب شرایط اقتصادی اتخاذ می‌گردد. هر چند سرعت تأثیر سیاست‌های مالی در مقایسه با سیاست‌های پولی کمتر است.

اقدامات دولت‌ها در مقابله با نوسانات چرخه‌های تجاری (رونق - رکود) مقاصد نظریه‌پردازی کینز را به طور کامل برآورده نکرده هر چند سیاست‌های مقابله با شرایط نامساعد چرخه‌های تجاری مزیت‌های مهمی در برداشت. سیاست‌های پولی و مالی انبساطی در صورتی که هماهنگ با هم اتخاذ گردد می‌تواند برای دولت‌ها یک رشته ابزارهای کاربردی برای اجتناب از رکود فراهم آورد. گرچه اتحادیه‌های کارگری و مدیریت‌های تولیدی هر یک به دنبال اهداف خاص خود بودند ولی در عین حال هر دو گروه حاضر بودند برای مقابله با نوسانات نامساعد ساختاری و شرایط رکود در چرخه تجاری دیدگاههای یکدیگر را برای بهبود وضعیت اقتصادی بپذیرند. به عنوان مثال، سیاست بودجه‌ای دولت که در مقابله با شرایط نامساعد چرخه‌های تجاری در پیش گرفته می‌شد توسط اتحادیه‌های کارگری مورد استقبال قرار می‌گرفت زیرا این اقدام بیکاری را کاهش می‌داد. در همان زمان نظریه طرفداران کینز برای مداخله دولت، به یک سلسله مسووعیت‌ها در تجارت خارجی که لازمه آن مباشرت مستقیم دولت در صنایع بود، پایان داد. تجارت خارجی همچنان تحت تأثیر اقدامات احزاب جناح چپ قرار داشت و گروه‌های چپ‌گرا همچنان سرسختانه بر اصل ملی کردن صنایع بافتاری می‌کردند. با ظهور فنون ماهرانه سرمایه‌گذاری دولت، مداخله بیشتر دولت‌ها جامعه عمل پوشید و روبرو‌ای قابل قبول به حساب آمد. سرانجام بازرگانان از نقش فعالی که دولت‌ها در فرآیند بازسازی ایفا کردند شدیداً استقبال نمودند. حرکت به سمت رونق اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم در واقع مبارزه (چالش) سخنی برای بخش خصوصی به حساب می‌آمد، از این رو کمک مستقیم و حمایت دولت‌ها به شدت مورد نیاز بود.

موفقیت فرایند بازسازی پس از جنگ که با همکاری دولت و بخش خصوصی انجام گرفت، کارایی یک همکاری خوب بین اتحادیه‌های کارگری، کارفرمایان و مزایای سیاست اقتصادی فعال دولت را تأیید کرد. بنابراین در

(Wassily Leontief) برای اندازه گیری میزان وابستگی های متقابل سیستم اقتصادی مورد استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب در پیش بینی هایی که صورت می گرفت در واقع اثر نهایی هر یک از اقدامات دولت در مقابله با نوسانات رونق-رکود چرخه های تجاری محاسبه می شد. علاوه بر آن، الگوهای اقتصاد کلان برای طرح ریزی و برنامه ریزی در میان مدت و درازمدت توسعه یافت. همچنین الگوهایی برای سیاستهای تغییر ساختار اقتصادی توسط دولتها طراحی شد. دولت ها خود وظیفه تعیین اهداف کمی برای آینده را انجام می دادند. در این صورت خود می توانستند تصمیم بگیرند که چه نوع فعالیت دولتی برای حصول به اهداف تعیین شده مورد نیاز است. در این شرایط بود که سیاست تغییر ساختاری دولت ها وارد قلمرو برنامه ریزی گردید و طبعاً هدف برنامه ریزی اقتصادی دولت ها نیز بهینه کردن رشد اقتصادی بود. در این فرایند ابزارهایی که دولت ها برای حصول به اهداف خود بکار می بردند ابزارهای مشخص و دارای ارتباط منطقی بودند.

آنچه انقلاب هواداران کینز انجام داد در واقع تکمیل تجزیه و تحلیل های متعادل نظام اقتصاد بازار به صورت ایستا و در سطح اقتصاد خرد بود. تعادل ایستا در سطح کلان نیز براساس مداخله فعال دولت طراحی شده بود. علاوه بر آن، ترکیب دو عنصر یاد شده امکان استفاده از عنصر سومی به نام بعد دینامیک را فراهم می کرد که با کارایی ایستا در سطح اقتصاد خرد و کلان جمع می شد. برای بهینه کردن رشد اقتصادی تجزیه و تحلیل یاد شده در سیاست دولت ها توسط هواداران کینز تعمیم شده بود. در نتیجه اقتصاد مختلط بیش از پیش رشد یافت و رشد اقتصادی به عنوان مهمترین هدف در ردیف سیاست دولت ها قرار گرفت.

تغییر تحلیل های اقتصادی از سیاست ضد چرخه ای ایستا به سیاست رشد اقتصادی روپایتر در اواخر دهه ۱۹۵۰ به وقوع پیوست. اقتصاد کشورهای غربی از جنگ جهانی دوم به بعد با هیچ گونه بحرانی مواجه نشده و به وضعیت اشتغال کامل دست یافته بودند. بنابراین ظاهراً چنین به نظر می رسید که دولت ها دیگر نیازی به تمرکز تمام توجه خود به اجتناب از شرایط رکود اقتصادی نداشتند. زیرا فنون تنظیم صحیح می توانست نوسانات اقتصادی را به حداقل برساند. در این صورت توجه اقتصاددانان باید به سوی حفظ اشتغال کامل در سال های آتی معطوف می گردید. بدین منظور اتخاذ سیاست تغییر ساختار اقتصادی برای اطمینان از حصول رشد اقتصادی در درازمدت ضروری بود. در این شرایط دولت بایستی تحقیقات مشخص، محض و کاربردی در زمینه سرز امکانات تکنولوژی و روش های توسعه تولید انجام می داد. علاوه بر آن، ضرورت داشت عرضه نیروی کار با آموزش بهتر به سوی تقاضاهای شغلی روانه شود تا بدین ترتیب ابداعات تکنولوژیکی در فرایند تولیدی به وقوع پیوندد. همچنین دولت بایستی متقاعد می گردید که بخش های صنعتی قدیمی به تغییر ماشین آلات فرسوده و جایگزینی ماشین آلات با تکنولوژی پیشرفته تر نیازمند است. خلاصه تها تنها تحریک رشد اقتصادی وظیفه دولت است بلکه برطرف کردن موانع موجود در راه رشد درازمدت اقتصادی نیز برعهده دولت قرار دارد.

به محض آنکه هدف رشد به عنوان رکن اصلی سیاست دولت پذیرفته شد بلافاصله این مسأله پیش می آید که چگونه منافع رشد توزیع گردد. در واقع مداخله دولت به سادگی نمی تواند به اقدامات مربوط به تحریک رشد اقتصادی محدود شود بلکه مستلزم قبول مسئولیت نظارت بر تقسیم مساوی «یکپاره» میان کل جمعیت توسط دولت است. تمامی انواع اقدامات مستقیم و غیر مستقیم دولت در واقع گام هایی برای تعدیل مجدد توزیع درآمد از طریق پرداخت های انتقالی است. به موازات این اقدامات دولت شبکه وسیعی از خدمات عمومی مانند خانه سازی آتیه برای عموم، آموزش و بهداشت عمومی و سرمایه گذاری در زیر ساخت های اقتصادی را انجام می دهد. همچنین قوانینی برای حداقل دستمزد، مالیات بر سرمایه، عوارض بالاتر برای املاک و مالیات بر درآمد نیز به صورت تصاعدی وضع می شود.

انواع رویه های اشتراکی جدید:

تحقق اقتصاد مختلط در غرب بعد از جنگ جهانی دوم دارای فرایند

● بسیاری از صاحب نظران در این باره توافق داشتند که سیاست پیشنهادی «کینز» تنها نباید بعنوان مجموعه سیاستهای اقتصادی برای شرایط استثنائی و بحرانی در نظر گرفته شود که اقدامات ضد بحران را توصیه می کند، بلکه جوهره نظریات وی باید در مبانی سیاستهای اجتماعی پس از جنگ ادغام گردد.

● اقتصاد مختلط به عنوان نتیجه همگرایی دیدگاههای مختلف گروههای اجتماعی در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن پدیدار گشت و کم کم به صورت یک نهاد درآمد.

● پدیدار شدن اقتصاد مختلط در جهان، نقطه عطفی در تاریخ فرایند تضعیف تدریجی سیستم اقتصاد بازار آزاد قلمداد می شود. سیستم منحصر به فرد بازار آزاد که حدود دو قرن به صورت یک نظام تقریباً مذهبی طرفدار داشت، پس از بحران بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بعنوان یک اصل به باد انتقاد گرفته شد.

● نظام اجتماعی تازه ای که در اقتصاد مختلط ارائه شد صرفاً نتیجه دیدگاههای احزاب چپ نبود بلکه سایر دیدگاهها نیز در آن دخیل بود، هرچند احزاب چپ گرا اثرات قابل توجهی در نظام اجتماعی اقتصاد مختلط برجای گذاشتند.

اغلب کشورهای اروپایی، موفقیت اقتصادی به زودی به تحکیم بیشتر نقش مثبت دولت در حیات اقتصادی کشورها منجر گردید. مجموعه اهدافی که دولت های اروپایی در سیستم اقتصادی جدید به دنبال تحقق آن بودند و ابزارهایی که به کار می گرفتند، همگی اقتصاد مختلطه نامیده می شد. پنج هدف اساسی برای دولت ها در فعالیت های اقتصادی وجود داشت که عبارت بود از: اشتغال کامل، استفاده از ظرفیت کامل تولیدی، ثبات قیمت، افزایش دستمزدها هنگام با افزایش بهره وری نیروی کار و تعادل تراز پرداختها. البته برای دستیابی به اهداف فوق از رویه مشورتی نیز توسط دولت ها استفاده می شد.

هنگامی که اهداف اصلی مشخص شده و ابزارهای اساسی برای دستیابی به اهداف مورد نظر مورد توافق قرار می گرفت، اقتصاد مختلط دارای پتانسیل عظیمی برای رشد اقتصادی می گردید.

گام مهم دیگر به سوی اقتصاد مختلط هنگامی برداشته شد که دولت ها کنترل خود را روی سرمایه گذاری و استراتژی سرمایه گذاری گسترش دادند. انقلاب تکنولوژیکی که از جنگ جهانی دوم به سرعت در حال پیشرفت بود ریسک سرمایه گذاری را به طور قابل ملاحظه ای افزایش داد. بدین ترتیب بود که سیستم اقتصادی بازار آزاد می توانست بسیار مسرفانه عمل کند. به عبارت دیگر سرمایه گذاری می توانست بیش از حد انجام گرفته و به ظرفیت مازاد در اقتصاد منجر شود و همچنین امکان داشت وضعیت یاد شده با تدابیر و مداخله های مناسب دولت ها مدت مدیدی به تعویق افتد بنابراین به منظور کنترل بهتر نوسانات چرخه های تجاری در اقتصاد، به نظر می رسید سرمایه گذاری کوتاه مدت و درازمدت دولت ها اقدامی مطلوب باشد.

کنترل دولت بر جریان های سرمایه گذاری و استراتژی درازمدت سرمایه گذاری تنها در صورتی می توانست به طور کامل صورت گیرد که دولت دسترسی کافی به اطلاعات آماری برای سنجش و پیش بینی پیامدهای مداخله خود داشته باشد. بدین منظور تحلیل داده - ستاده و واسیلی لئونتیف

یکسانی نبود. برخی کشورها نوعی اقتصاد مختلط را انتخاب کردند که فرمول اقتصادی آن ماهیتاً رویه اشتراکی به سبک جدید بود. سایر کشورها در ابتدا روش‌های سوسیالیستی تر اقتصاد بازار آزاد را انتخاب کردند و سرانجام سومین گروه کشورها بیشتر بر مشاوره و برنامه‌ریزی اجتماعی در امور اقتصادی تأکید ورزیدند. در گروه اول که گرایش بیشتری به رویه اشتراکی داشت، بی‌تردید فرانسه پیشگام بود.

فرانسه

برنامه ملی کردن ابتدا در دستور کار فرانسویان قرار گرفت. در سالهای بین دو جنگ جهانی فرانسه سنت پاریس ایجاد شرکت‌های مختلط (خصوصی - دولتی) را توسعه بخشید و ایجاد شرکت‌های خصوصی را محدود کرد. در دوران جنگ، اصلاحات رادیکال در محافل مقاومت مورد بحث قرار می‌گرفت. به همین جهت بعد از جنگ موج جدیدی از ملی کردن صنایع مورد انتظار بود. احزاب سوسیالیست و کمونیست که در سال ۱۹۲۵ در دولت ژنرال دوگل مشارکت داشتند متقاعد گردیدند که ملی شدن در واقع به انجام رسیده است. بنابراین بخش انرژی (برق، گاز و ذغال سنگ)، بخش بیمه (۲۲ شرکت بیمه)، بخش مالی (۴ بانک بزرگ) و برخی دیگر از شرکت‌ها شامل رنو، برلی و شرکت هواپیمایی فرانسه، همگی تحت کنترل مستقیم دولت قرار گرفت. نتیجه امر چنین شد که بالغ بر ۷۰٪ کل تولید صنعتی فرانسه به انحصار دولت درآمد.

احزاب سوسیالیست و کمونیست معتقد بودند که فرایند ملی کردن صنایع در فرانسه باید ادامه داشته باشد. حتی خروج کمونیست‌ها از هیئت دولت فرانسه در سال ۱۹۲۷ و سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۲۹ در روند ملی شدن تأثیری نداشت. در هر حال پروگرامی دولتی نتوانست اداره بخش‌های ملی شده را محدود سازد بلکه حتی اغلب شرکت‌های ملی شده استقلال خود را همچنان حفظ کردند و تحت مدیریت قلی به فعالیت ادامه دادند. بنابراین تأثیر مستقیم دولت در این گونه موارد حاشیه‌ای بود و موج ملی کردن صنایع اثر جدی بر توسعه صنعت در فرانسه به جای گذاشت. در بخش انرژی یعنی تنها بخش ملی شده‌ای که به طور سیستماتیک در فرایند برنامه‌ریزی مرکزی ادغام شده بود، تدوین برنامه سرمایه‌گذاری در مقیاس وسیع صورت گرفت. در بخش انرژی فعالیت‌های کوچک و متعددی قبل از جنگ جهانی دوم وجود داشت که پس از جنگ سیاست‌های مدیریتی آنها تحت کنترل یک اداره مرکزی هماهنگ گردید.

در بخش مالی، بانک‌های دولتی مجبور به تبعیت از سیاست دولت در زمینه سقف‌های اعتباری برای وام‌های صنعتی بودند. سیاستی که هنگام اتخاذ تصمیم درباره آن با بانک‌ها مشورت نمی‌شد. در صنایع کارخانه‌ای، شرکت‌هایی که در مالکیت دولت قرار داشتند به مبارزه و رقابت با شرکت‌های بخش خصوصی در همان صنعت می‌پرداختند.

برنامه‌ریزی دولتی مبنای اساسی و ویژگی بارز اقتصاد مختلط در فرانسه را تشکیل می‌داد. در نخستین مرحله، «برنامه‌ریزی مدرن‌سازی و تجهیز» انجام گرفت و در سال ۱۹۴۵ بوسیله هژان مونه به مرحله اجرا درآمد. مونه مانند بسیاری از هموطنانش بر این باور بود که اقتصاد فرانسه در مقایسه با پیشرفت اقتصادی سایر کشورهای جهان، عقب مانده است. ساختار مدیریتی محافظه‌کار که بر ارتباط خانوادگی در مقیاس کوچک استوار بود، به عنوان علت اصلی این عقب‌ماندگی قلمداد گردید. انتقادهایی مانند آنچه «مونه» مطرح می‌کرد، مبنی بر این اعتقاد اساسی بود که پیشرفت تکنولوژی و مزایای صرفه‌جویی‌های مبتنی بر مقیاس تولید تنها در چارچوب ایجاد شرکت‌های بزرگ امکان‌پذیر است که تا حدی از موقعیت انحصاری برخوردارند. این امر در واقع اقدامی علیه مصوبه مورخ ۳۰ ژوئن سال ۱۹۲۵ دولت فرانسه قلمداد می‌گردد که خواستار رقابت بیشتر در اقتصاد بود. دولت فرانسه با اتخاذ برنامه «مونه» در سال ۱۹۴۶ سطح سرمایه‌گذاری و تولید در بخش خصوصی را از طریق مداخله فعال و تأکید بر نیاز به همکاری نزدیکتر دولت و بخش خصوصی ارتقاء بخشید.

● سیاست‌های پولی و مالی انبساطی چنانچه هماهنگ با هم در پیش گرفته شود می‌تواند برای دولتها يك رشته ابزارهای کاربردی برای اجتناب از رکود فراهم آورد.

● مجموعه اهدافی که دولتهای اروپایی در نظام اقتصادی جدید در پی تحقق آن بودند و ابزارهایی که به کار می‌گرفتند، همگی «اقتصاد مختلط» نامیده می‌شد.

● پنج هدف اساسی برای دولتها در فعالیت‌های اقتصادی وجود داشت که عبارت بود از: اشتغال کامل، استفاده از ظرفیت کامل تولیدی، ثبات قیمت‌ها، افزایش دستمزدها همگام با افزایش بهره‌وری نیروی کار و تعادل تراز پرداختها.

● کنترل دولت بر جریانهای سرمایه‌گذاری و استراتژی درازمدت سرمایه‌گذاری تنها در صورتی می‌تواند کاملاً انجام پذیرد که دولت دسترسی کافی به اطلاعات آماری برای سنجش و پیش‌بینی پیامدهای مداخله خود داشته باشد.

● ژاپن، پس از فرانسه، انگلیس و ایتالیا، چهارمین نماینده کشورهای تابع نظام اشتراکی جدید در برنامه‌ریزی اقتصادی است. ژاپن برخلاف آن سه کشور دارای بخش ملی شده وسیعی نبود اما برنامه‌ریزی اقتصادی و مداخله دولت بطور گسترده انجام می‌گرفت. سیستم برنامه‌ریزی ژاپن دارای ساختاری قوی بود و نیز از چرخه‌های تجاری در اقتصاد تأثیر می‌پذیرفت.

در مرحله اول، برنامه‌ریزی دولت بر توسعه سریع بخش صنعتی یعنی: ذغال سنگ، فولاد، سیمان، برق، حمل‌ونقل و کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی متمرکز بود. بعداً نفت و انواع کود شیمیایی به فهرست مذکور اضافه شد. بنابراین برنامه‌ریزی دولت روی بخشهایی متمرکز شده بود که نیاز به تجدیدنظر در ساختار صنعتی آنها به شدت احساس می‌شد هرچند در ابتدا بخش کالاهای مصرفی آگاهانه نادیده گرفته شد. هدف از اجرای برنامه پنجساله یاد شده ارتقاء نوآوری صنعتی از طریق اجتناب از تنگنای معمول عرضه بود. بدین ترتیب ساختار صنعتی جدیدی ایجاد گردیده و توسعه یافت.

البته برنامه‌های توسعه اقتصادی در فرانسه طی دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۵۰ اجباری و تجویفی نبود بلکه از روی اختیار توسط مقامات اقتصادی فرانسه در پیش گرفته شد و اثرات مثبت و واقعی در اقتصاد این کشور به جای گذاشت. شایان توجه است که موفقیت برنامه‌های توسعه اقتصادی در فرانسه ناشی از عوامل متعددی بود. یکی از آنها سنت تمرکزگرایی در فرانسه بود. دولت ساختار اقتصادی موجود کشور را به طور کامل در نظر گرفته و گرایشهای موجود برای ایجاد کارتل‌ها و همکاری‌های متقابل را مدنظر قرار می‌داد. عنصر مهم دیگری که در موفقیت برنامه‌ها اثر بسزایی داشت وجود تفاهم میان مسئولان عالی رتبه اقتصادی و برنامه‌ریزی و شخصیت‌های برجسته در بخش خصوصی بود. به ویژه اینکه بسیاری از شخصیت‌های برجسته و مدیران مؤسسات خصوصی تحصیلات خود را در همان مراکز آموزش عالی تکمیل کرده بودند که مسئولان برنامه‌ریزی فرانسه از آنها فارغ‌التحصیل شده بودند. بدین ترتیب دولت کنترل سرمایه‌گذاری در کشور را نه تنها در

شد سوسیالیستهای انگلیس نظر اولیه خود را مبنی بر ملی کردن کامل صنایع این کشور رها کنند زیرا به این نتیجه رسیدند که تمرکز بیش از حد قدرت در دست دولت می‌تواند به سوء استفاده از قدرت بدست آمده منجر گردد. بنابراین سوسیالیست‌های انگلیس سیاست ملی کردن انتخابی صنایع را در پیش گرفتند. بدین ترتیب بخش‌های مهم مانند انرژی، حمل و نقل، زغال سنگ، فولاد و زیرساختها را تحت کنترل دولت درآوردند. حزب کارگر از سال ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۵۱ قدرت را در انگلستان در دست داشت. در همین مدت بود که ملی کردن صنایع یاد شده انجام گرفت. در مجموع بیش از بیست درصد صنایع بریتانیا تحت کنترل دولت درآمد. بانک انگلستان، شرکت‌های هواپیمایی، فرودگاهها و حمل و نقل جاده ای نیز ملی شد. علاوه بر آن، دولت سهام شرکت‌های خصوصی را به تدریج خریداری کرد. گسترش مالکیت بخش عمومی و تحدید قلمرو فعالیت بخش خصوصی در صنعت عمدتاً به دلیل مقتضیات ویژه و مسائل سیاسی صورت می‌گرفت. همچنین دولت تصمیم به مشارکت سبلیک در تعدادی از تعاونی‌های کشاورزی گرفت و برآن شد که سهام بخش خصوصی در شرکت‌های ملی شده را به نحوی تحت مالکیت خود درآورد.

اعمال تدریجی سیاست ملی کردن صنایع، ابزاری قوی برای سیاست گذاری دولت بریتانیا فراهم کرد. کنترل سرمایه گذاری در بخش‌های ملی شده شرایطی ایجاد کرد تا از رکود جلوگیری شود، اشتغال کامل تضمین گردد و بخش‌های فولاد و زغال سنگ به طور عقلایی عمل کند. اما در عمل به هیچ‌یک از اهداف دست نیافتند. حزب کارگر که بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم قدرت را در بریتانیا به دست گرفته بود نسبت به برنامه ریزی مرکزی به هر شکل آن بدگمان بود.

هنگامی که حزب محافظه کار طی سالهای ۱۹۵۱-۱۹۶۴ دوباره به قدرت رسید، به تدریج سیستم سهمیه بندی کنار گذاشته شد و دولت اقدامات کنترلی بر تجارت، دستمزدها و قیمت‌ها اعمال نمود. مادامی که سیاست ضد چرخه تجاری در پیش گرفته شده بود، تناقضات بیشتری در دیدگاه محافظه کاران در مقایسه با حزب کارگر مشاهده می‌شد. زیرا محافظه کاران با توجه به اهمیت بیشتری که برای بودجه متوازن و بدون کسری قائل بودند هدف اشتغال کامل را رها کرده بودند. به طور کلی هیچ سنوالی از نحوه مدیریت بازرگانی صنایع ملی شده در بلندمدت منظر نمی‌شد. در ابتدا محافظه کاران تنها به کاهش کنترل‌های دولتی علاقمند بودند ولی به تدریج تا خصوصی سازی حمل و نقل جاده‌ای و بخشی از صنایع فولاد پیش رفتند.

حدود سال ۱۹۶۰ این اعتقاد در میان دوایر حزب محافظه کار و حزب کارگر قوت گرفت که مانند بخش خصوصی، سودآوری بااستی به عنوان یکی از معیارهای مهم فعالیتهای اقتصادی بخش عمومی در نظر گرفته شود. همچنین افزایش بازدهی صنایع ملی شده تنها در صورتی قابل قبول است که در راستا و هماهنگی با برنامه ریزی ملی باشد. در بخش خصوصی انگلستان نیز اعمال سیاست حرکت - توقف منشأ انتقادهای شدیدی گردید. فدراسیون صنایع بریتانیا خاطر نشان ساخت که نوسان سیاستهای تجاری و بودجه‌ای دولت، باعث می‌شود استراتژیهای سرمایه گذاری بنگاههای خصوصی معشوش گردد. متعاقب آن بنگاههای خصوصی از انجام پروژه‌هایی که منجر به نوآوری تکنولوژی می‌شد و نیازمند دوره زمانی طولانی برای حصول نتیجه بود رویگردان گردیدند. در این شرایط تنها سیاست قوی و درازمدت برنامه ریزی شده توسط دولت می‌توانست مانع از غرق شدن اقتصاد انگلستان در مرداب مشکلات ساختاری اقتصاد باشد. اقتصاددانان همچنین ضرورت اتخاذ سیاست رشد پویا همراه با برنامه ریزی سیستماتیک و فعال دولت را خاطر نشان می‌ساختند. از سال ۱۹۶۰ به بعد فدراسیون کارفرمایان، دانشگاهیان، کارمندان دولت و مؤسسات تحقیقاتی، تجربیات فرانسه را بطور جدی مورد مطالعه و بررسی قرار دادند.

نخست وزیر انگلستان، هارولد ملک میلان خود هیچگاه هوادار سرسخت سیاست انقباضی (حرکت - توقف) خزانه داری که در سال ۱۹۶۱ به منظور مقابله با مشکلات در پیش گرفته شده بود، نبود. در نتیجه چرخش در سیاستگذاری اقتصادی ایجاد شد و طرفداران آن از اجباری نبودن برنامه ریزی اقتصادی جانبداری می‌کردند. در سال ۱۹۶۲ نخست وزیر یک انجمن ملی توسعه اقتصادی (N.E.D.C) مرکب از شش کارفرمای اقتصادی، شش تن

بخش‌های ملی شده بلکه همچنین در سرمایه گذاری صنعتی توسط بخش خصوصی به دست گرفت. علاوه بر آن، نهادهایی که قدرت رقابت مالی با سایر مؤسسات اقتصادی را داشتند مانند انجمن ملی اعتبار و صندوق توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق برقراری سیستم تبعیضی اعطای سوبسید، اعطای وام و تضمین‌های لازم توانستند بر تصمیمات سرمایه گذاری اثرات مثبت برجای گذارند و توسعه صنعتی را به سمت هدف مشخصی هدایت کنند. مکانیزم برنامه ریزی دولت در فرانسه دارای اشکالات خاص خود بود.

توجه تقریباً انحصاری به رفع تنگناهای عرضه (تولید) در بخش‌های کلیدی توانست سرمایه گذاری در صنایع سنگین و بخش تولیدکننده کالاهای سرمایه‌ای را تحریک کند. البته این سیاست به زیان سرمایه گذاری در بخش‌های تولیدکننده کالاهای مصرفی تمام نشد. علاوه، ترکیب سیاست سرمایه گذاری فعال دولت با بودجه سنگین نظامی دولت فرانسه بدین معنا بود که هزینه‌های دولت به سرعت افزایش خواهد یافت. اما ضعف مدیریت دولت در دهه ۱۹۵۰ اجازه نمی‌داد که سیاست مؤثر قیمت گذاری و درآمدی به طور موفقیت آمیز به مرحله اجرا درآید. نتیجه اقدامات یاد شده تورم شدید، کسری تراز پرداخت‌ها، کاهش قدرت خرید واقعی و بروز برخی اعتصابها بود.

در این اثنا، بخش ناسامان تولید کالاهای مصرفی از وضعیت نوری در اقتصاد منافع بسیار کسب کرد زیرا تولیدکنندگان کالاهای یاد شده می‌توانستند قیمت‌ها را به طور مصنوعی بالا نگهدارند. به گونه‌ای که بنگاه‌های اقتصادی حاشیه‌ای دیگر نمی‌توانستند به فعالیت خود ادامه دهند. در این زمینه، تورم کاملاً در جهت مخالف اهداف برنامه ریزی دولت یعنی ارتقاء غلظت صنعت، بهبود تولید و بهره‌وری عمل می‌کرد.

بریتانیا

فرانسه بهترین مثال اقتصاد مختلط بعد از جنگ جهانی دوم بود که رشد شتابان و پویا را با سیاست‌های کینزی دولت در مقابله با نوسانات چرخه‌ای (رونق - رکود) جمع کرده بود. در مقابل، بریتانیا بهترین نماینده اقتصاد مختلط پس از جنگ بود که محور سیاست‌های اقتصادی‌اش اصول کینزی بود. گزارش «بوریج» (Beveridge) که با عنوان «اشتغال کامل در جامعه آزاد» در سال ۱۹۴۲ منتشر گردید و مقاله «وایت» (White) درباره «اشتغال» (۱۹۴۴) جهت گیری سیاست دولت بریتانیا را پس از جنگ به سمت اشتغال کامل و رفاه اجتماعی نشان می‌دهد. هدف سیاست‌هایی که در بریتانیا اتخاذ گردید، ایجاد موازنه بین آزادی و برابری در جامعه بود.

هرچند با اقدامات یاد شده برخی از اهداف اساسی اقتصاد بازار آزاد حاصل گردید، ولی دستاوردها به طور کلی ناشی از کنترل‌های شدید اقتصادی دولت بود که قصد داشت با اقدامات خود جامعه را به سوی اقتصادی با توزیع عادلانه‌تر درآمد سوق دهد. سیاست برنامه ریزی شده قیمت‌ها و درآمدها برای مبارزه با تورم به دلیل اینکه ممکن بود متضمن بوروکراسی شدید و عدم کارایی باشد رد شد. در عوض دولت سیاست‌های بودجه‌ای و پولی را براساس عقاید هواداران کینز در پیش گرفت. از این روی قیمت‌ها و دستمزدها انعطاف پذیری خود را حفظ کرد. گرایش‌های انحصاری در بازار در میان کارگران و کارفرمایان توسط دولت تحت کنترل درآمد. بدین ترتیب دولت توانست نقش فعالی در جلوگیری از رکود و بحران بازی کند. دولت با اقدامات فوق متقاعد گردید که به سمت توزیع درآمد بهتر حرکت می‌کند. البته توزیع مجدد درآمد ملی، از طریق برقراری مالیات تصاعدی بردارند، مالیات بر ارض، ایجاد برابری بیشتر در دارائی‌های واقعی (غیر مالی) و مستغلات و توسعه قابل ملاحظه پرداخت‌های انتقالی صورت گرفت. برخی افراد سهام کارخانجات را خریداری و سود آن را هفتگی دریافت می‌کردند. مالیات بردارند این دسته افراد براساس اندازه خانوار آنها محاسبه می‌گردید، به گونه‌ای که حداقل درآمدی برای هر خانوار باقی بماند. علاوه بر آنچه گفته شد، سیاست‌های دولت، بعضی خدمات عمومی مانند بهداشت و آموزش را نیز در بر می‌گرفت.

تنها راه دستیابی و حفظ اشتغال کامل از دیدگاه حزب کارگر ملی کردن صنایع بود. زیاده روی‌های مکتب استالینسم در اتحاد جماهیر شوروی سبب

از رهبران اتحادیه‌های کارگری، شش نفر نماینده دولت و دو کارشناس تشکیل داد. در کنار انجمن ملی توسعه اقتصادی، یک اداره توسعه اقتصاد ملی متشکل از حدود چهار کارشناس تأسیس گردید. این اداره مستقل از دولت روی برنامه توسعه اقتصادی کشور کار می‌کرد. در سال ۱۹۶۴ کمیته‌های بخش توسعه اقتصادی نیز بوجود آمد.

سیاستها و اقدامات یاد شده به روشی از تجربه فرانسه الهام گرفته بود. با وجود این، دولت انگلستان اعتقاد داشت که تنها یکی از دو هدف اصلی مدل برنامه ریزی فرانسه یعنی تبلیغات و فعالیتهای طراحی شده برای دستیابی به رشد اقتصادی باید اتخاذ شود. هدف دیگر مدل برنامه ریزی فرانسه یعنی تجهیز منابع با نظارت دولت و هدایت آن به بخش صنعت متناسب با اقتصاد انگلستان تشخیص داده نشد. به ویژه آنکه در انگلستان بازار سرمایه لندن کاملاً قادر به پاسخگویی به نیاز یاد شده بود.

انجمن ملی توسعه اقتصادی براساس یک روش نسبتاً دلخواه، نرخ رشد مطلوب اقتصاد انگلستان را - بین ۴ تا ۴/۵ درصد در سال برای دوره ۱۹۶۲-۶۶ - تعیین کرد. برای دستیابی به نرخ پیشنهادی رشد، بهبود در موقعیت صادراتی انگلستان نقش حیاتی داشت، اما صادرات بیشتر، قیمتها و دستمزدهای بالاتری را می‌طلبد. این هدف نیز تنها در چارچوب یک سیاست متناسب قیمتها و درآمدها قابل حصول بود. کارفرمایان و کارگران بلافاصله با سیاستهای جدید مخالفت نمودند. علاوه بر آن گسترش مداخله دولت و اقدامات تبعیض آمیز در مورد شرکتها و بخشهای اقتصادی، با مقاومت کارمندان با سابقه دولت مواجه گردید. هنوز سیاست برنامه ریزی روانشناسانه، برخی اثرات مثبت در جهت رشد اقتصادی به دنبال داشت. دولت به تدریج منابع بیشتری برای تهیج ابداعات فنی اختصاص داد. (تصویب قانون علم و تکنولوژی در سال ۱۹۶۵ و قانون توسعه صنعتی در سال ۱۹۶۸) در این راستا تأسیس مدارس بازرگانی جدید برای ارائه آموزش حرفه‌ای مدرن، تربیت مدیران رشد آفرین، بذل عنایت خاص به آموزش تخصصی و برقراری دوره‌های بازموزی از جمله اقدامات انجام شده بود.

ایتالیا

اقتصاد محتلط در ایتالیا نیز از آغاز از نوع اشتراکی جدید بود. انتخاب این روش اقتصادی در دولت موسولینی قبل از جنگ جهانی دوم ریشه داشت. به اصرار دولت فاشیست، بانکهای ایتالیا حجم قابل ملاحظه‌ای از سهام شرکتها را برای تسویه بدهی شان پذیرفتند. بانکها همچنین به منظور حفظ قیمت سهام این قبیل شرکتها، غالباً سهام را در بازار بورس خرید و فروش می‌کردند. پیامد دو اقدام یاد شده آن بود که بانکها، کنترلی بر نگاههای متعددی که دچار مشکلات مالی شده بودند، بدست آوردند. هنگامی که بانکها با مسائل مالی مواجه شدند، دولت برای جلوگیری از ورشکستگی این قبیل شرکتها، مداخله کرد و به همین منظور در سال ۱۹۲۳ دولت ایتالیا مؤسسه بازسازی صنعت را تأسیس کرد. همین مؤسسه بود که برای بانکها نقدینگی لازم را فراهم کرد تا آنرا با سهام شرکتها بقرض معادله کنند. بدین طریق مؤسسه یاد شده کنترل حدود ۱۲۰ شرکت صنعتی را بدست آورد و به تبع آن ۲۸۰ هزار فرصت شغلی در ایتالیا فراهم کرد.

بعد از جنگ جهانی دوم مؤسسه بازسازی صنعت ایتالیا به بلک شرکت دولتی موفق تبدیل گردید. در عین حال این شرکت تا حد زیادی مستقل از دولت بود و به مرور زمان مهندگی در ساختار مدیریتی آن به سرعت افزایش می‌یافت. نیاز به اتخاذ سیاست بازسازی پویا در شمال کشور و لزوم اتخاذ سیاست توسعه فعال در مناطق فقیرترین جنوب کشور، باعث گردید که مؤسسه بازسازی صنعت ایتالیا گسترده‌تر شود. از اینرو مؤسسه یاد شده تبدیل به بزرگترین کارفرمای موجود در ایتالیا شد و مسئولیت صنعتی خود را هوشیارانه در اقتصاد ایتالیا انجام داد. این مؤسسه سیاست کاملاً پویای توسعه صنعتی را در پیش گرفت و سیاست خود را با سرمایه‌گذاری مجدد با سود شرکتها و از طریق انتشار اوراق قرضه تأمین مالی نمود. دولت نیز سوسپند مالی به این شرکتها می‌داد. مؤسسه بازسازی صنعت کوشید تا سطح اشتغال در شرکتها را نه از طریق اقدامات محافظه کارانه، بلکه بوسیله

● آنچه انقلاب هواداران «کینز» انجام داد در واقع تکمیل تجزیه و تحلیل‌های تعادل نظام اقتصاد بازار به صورت ایستا و در سطح اقتصاد خرد بود. افزون بر آن، ترکیب دو عنصر یاد شده امکان استفاده از عنصر سومی به نام بعد دینامیک را فراهم می‌کرد که با کارآئی ایستا در سطح اقتصاد خرد و کلان جمع می‌شد.

● برنامه‌های توسعه اقتصادی در فرانسه طی دو دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ اجباری و تحمیلی نبود بلکه با تصمیم آزادانه مقامات اقتصادی فرانسه در پیش گرفته شد و اثرات مثبتی بر اقتصاد آن کشور گذاشت. موفقیت برنامه‌های توسعه اقتصادی فرانسه ناشی از عوامل متعدد و از جمله سنت تمرکزگرایی در آن کشور بود.

● فرانسه بهترین مثال اقتصاد محتلط بعد از جنگ جهانی دوم بود که رشد شتابان و پویا را با سیاست‌های کینزی دولت در روبرویی با نوسانات جرخه‌ای (رونق - رکود) جمع کرده بود. در مقابل، بریتانیای پس از جنگ نتوانید اقتصاد محتلطی بود که محور سیاست‌های اقتصادی را اصول کینز تشکیل می‌داد.

● زیاده‌روی‌های مکتب استالیسیسم در اتحاد جماهیر شوروی سبب شد که سوسیالیستهای انگلیسی نظر اولیه خود را مبنی بر ملی کردن کامل صنایع رها کنند زیرا به این نتیجه رسیدند که تمرکز بیش از حد قدرت در دست دولت می‌تواند به سوء استفاده از قدرت منجر گردد.

سرمایه‌گذاری پس انداز کارگران تحت کنترل درآورد. استدلال مؤسسه این بود که پیشرفت تکنولوژی، تقاضای کالاهای تولید شده را بسیار سریعتر از پیکاری ناشی از تکنولوژی افزایش می‌دهد. علاوه بر آن، پیشرفت تکنولوژی مشاغل جدید ایجاد می‌کند.

در ابتدا مؤسسه بازسازی صنعت ایتالیا سیاست خود را براساس رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات قرار داد زیرا چنین می‌پنداشت که نیاز به واردات مواد خام و انرژی و همچنین جذب سرمایه خارجی تنها از طریق صادرات انبوه امکان پذیر است. هنگامی که صادرات ایتالیا به سطح بالایی ارتقا یافت و در نتیجه ورود سرمایه مورد نیاز تضمین گردید، توجه سیاست‌گذاران صنعتی به تهیج تقاضای داخلی معطوف شد. علاوه بر آن، مؤسسه بازسازی صنعت ایتالیا امیدوار بود سیاست درحال تحول صنعتی اش بقیه‌بنگاههای صنعتی را به دنبال خود بکشاند. در عمل نیز همین وضع بیش آمد. مهمتر از آن اثری بود که مؤسسه یاد شده بر دولت ایتالیا برجای گذاشت. زیرا به دنبال موفقیت مؤسسه بازسازی صنعت، دولت ایتالیا به فکر ایجاد شرکت‌های دولتی مشابه افتاد. پویاترین مؤسسه‌ای که بدین منظور ایجاد شد شرکت ملی نفت بود که در سال ۱۹۵۳ به منظور تولید انرژی کافی به ویژه نفت و گاز برای فرآیند صنعتی شدن ایتالیا تشکیل گردید. در اوایل سال ۱۹۶۰ این شرکت بیش از ۲۰۰ بنگاه اقتصادی را تحت کنترل داشت. مدیریت این شرکت به عهده «اتریکو ماتتی» (Enrico Mattei) بود که به عنوان یک مدیر قوی شهرت داشت. «ماتتی» تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۲ موفقیت مستقل شرکت را به عنوان یک مؤسسه غول پیکر جهانی حفظ کرد.

«مؤسسه بازسازی صنعت» و «شرکت ملی نفت» همکاری نزدیکی با

استفاده کردند. این موضوع باعث شد به طور ناگهانی جریان ورودی ارز به ژاپن افزایش یابد. تحت شرایط جدید، دولت از منابع کافی برای اجرای سیاست ساختاری برنامه ریزی شده برخوردار گردید. در سال ۱۹۵۵ دولت ژاپن یک مؤسسه برنامه ریزی اقتصادی ایجاد کرد. وظیفه این مؤسسه پیش بینی های مربوط به توسعه اقتصادی آینده کشور، برآورد نرخ مطلوب رشد اقتصادی و تهیه برنامه های سرمایه گذاری درازمدت دولت بود. بین سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۷۷ دست کم هفت برنامه توسعه اقتصادی توسط این مؤسسه تهیه شد که همگی دارای ماهیت پیش بینی بود.

در ابتدا دولت ژاپن در اتخاذ سیاست ساختاری صنعت، اولویت را به افزایش تولید بخش های کلیدی صنعت یعنی فولاد، مواد شیمیایی، فلزات غیر آهنی، نفت و کشتی سازی داد. از پایان دهه ۱۹۵۰ به بعد توجه ژاپنی ها به طور روزافزون روی عقلانی نمودن بخش فولاد و ایجاد و توسعه صنعت پتروشیمی متمرکز گردید. در همان وقت صرفه جویی ها مبتنی بر مقیاس تولید با حمایت دولت از کارتلها و شرکتهای ادغام شده بیشتر شد. توسعه صادرات نیز یکی از عناصر اصلی سیاست اقتصادی دولت ژاپن را تشکیل می داد. سیاست رشد اقتصادی مبتنی بر توسعه صادرات در ژاپن به کاهش ارزش پول وابسته نبود بلکه به مزیت هائی مادی وابستگی داشت که توسط دولت به شرکتهای صادراتی تخصیص یافته و آنها را کاملاً مجزب ساخته بود. در سال ۱۹۶۳ ژاپن به عضویت صندوق بین المللی پول (I.M.F.) در سال ۱۹۶۲ به عضویت سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (O.E.C.D.) و در سال ۱۹۷۰ به عضویت بانک تسویه بین المللی (B.I.S.) درآمد. طی همین سالها نیز روابط اقتصادی خود را با کشورهای بلوک شرق و چین برقرار کرد.

سرانجام دولت ژاپن یک سیاست بسیار پویا در باره پژوهشها و نوآوریهای صنعتی در پیش گرفت. نقش رهبری در این مورد به عهده وزارت تجارت بین الملل و صنعت بود. همین وزارتخانه سازماندهی واردات تکنولوژی خارجی را نیز به عهده داشت. وزارت صنعت و تجارت بین الملل همواره می کوشید مانع تشکیل انحصارات صنعتی شود. به عنوان مثال، هیچ شرکتی اجازه خرید امتیاز از خارجیان را نداشت، مگر آنکه سایر شرکتهای در همان بخش دسترسی به نظیر آن امتیاز را داشته باشند. وزارت صنعت و تجارت بین الملل نیز در بکارگیری و توسعه تکنولوژی وارداتی بسیار فعال بود.

وزارتخانه یاد شده همچنین بر صادرات و واردات کالاها کنترل مستقیم اعمال می کرد. تنها در صورتی اجازه خرید و واردات کالاهای خارجی صادر می شد که وارد کننده معادل ارزش آن از کالاهای ژاپنی صادر کرده باشد. وزارت صنعت و تجارت ژاپن همچنین اقدام به واردات تکنولوژی لازم برای مدرن کردن صنایع اساسی (مادری) نمود. به مرور زمان ژاپنی ها توجه خود را از گسترش بخشهای صادرات سنتی کاربری به انرژی هسته ای و صنعت الکترونیک معطوف کردند.

اثری که برنامه ریزی دولت بر توسعه ساختار صنعت ژاپن داشت، با رونق تدریجی شرکتهای بزرگی مانند: میتسوبیشی، میتسونی و سومیتو تسهیل شد و با برخی شرکتهای جدید مانند: هوندا و سونی تکمیل گردید. شرکتهای یاد شده بیشتر به دستگاه برنامه ریزی دولت علاقه و وابستگی نشان می دادند. هنگامی که بازار سرمایه هنوز از لحاظ سازماندهی ضعیف بود این شرکتهای به سیستم بانکی ژاپن وابستگی مالی داشتند زیرا بانکهای ژاپن به نوبه خود برای تهیه منابع نقدینگی به بانک مرکزی وابسته بودند. به همین جهت دولت ابزار بسیار کارآیی برای اعمال سیاست ضد چرخه تجاری هواداران کینز در اختیار داشت.

بنابر این سیاست بولی، ستون فقرات مدیریت موفقیت آمیز تقاضا در ژاپن را تشکیل می داد.

داستان موفقیت اقتصاد ژاپن پس از جنگ، حتی اگر ملی کردن شدید صنایع را به حساب نیاوریم، تا حد زیادی وابسته به کارآیی برنامه ریزی دولت در زمینه ساختار اقتصادی و هدایت فعالیتهای ضد چرخه تجاری در اقتصاد بوده است. در این ارتباط برنامه ریزی اثر زیادی روی توسعه پس از جنگ اقتصاد مختلط در ژاپن داشت.

ادامه دارد

خدمات برنامه ریزی اقتصادی در ایتالیا داشتند. بلافاصله پس از جنگ، نخست وزیر «آلسیدو گاسپری» دستخیز جدیدی را برای فاتح آمدن بر مشکلات ناشی از شکست در جنگ، نابودی اقتصاد، جمعیت زیاد و فقر از طریق اتخاذ یک سیاست توسعه صنعتی اعلام کرد. «طرح مارشال» انگیزه اصلی ایتالیائی ها برای برنامه ریزی صنعتی در سال ۱۹۴۸ بود. این اقدام در اوت سال ۱۹۵۰ با انتشار «برنامه ده ساله توسعه اقتصادی در ایتالیا» جنوبی و تأسیس یک مؤسسه دولتی برای تأمین مالی این برنامه دنبال شد.

در همان سال برنامه اصلاحات ارضی به مرحله اجرا درآمد. هدف از اجرای اصلاحات ارضی، تقسیم زمینهای بزرگ و مزارع ناکارای جنوب ایتالیا بین دهقانان و مدرن کردن کشاورزی ایتالیا بود. در نهایت، وظیفه برنامه ریزی اقتصادی بیشتر به صورت دستور کار شرکتهای بزرگ دولتی درآمد. این قبیل شرکتهای دولتی تا آن زمان رشد خود را براساس یک استراتژی سرمایه گذاری بلندمدت قرار داده بودند و به همین جهت تجربه خوبی در این زمینه به دست آوردند. این شرکتهای مسئول گسترش صنایع دولتی به جنوب کشور بودند و این مقصود را از طریق انجام پروژه های سرمایه گذاری در مقیاس بزرگ انجام می دادند. ابتدا از صنایع شیمیائی آغاز کردند و سپس در صنایع پتروشیمی، فولاد و سایر صنایع کارخانه های سرمایه گذاری نمودند.

اگر شرکتهای دولتی توسط بخش بانکی و دولت کاملاً حمایت نمی شدند، برنامه ریزی و توسعه صنعتی در ایتالیا چنین موفقیت آمیز نمی بود. رئیس بانک مرکزی ایتالیا تنها کارشناس دائمی بود که در کمیسیون بین بخشهای اقتصادی برای تأمین مالی سرمایه گذاری ها عضویت داشت. این کمیسیون یک آژانس دولتی بود که بر انتشار سهام و اوراق قرضه تمامی شرکتهای نظارت می کرد. از دیگر وظایف کمیسیون یاد شده بررسی و تصویب میزان وام بانکها به شرکتهای متقاضی بود. بانک مرکزی ایتالیا نیز از طریق عملیات تنزیل مجدد حجم عظیم اعتبارات کوتاه مدت را تحت کنترل داشت. علاوه بر آن، اغلب بانکها چه آنها که ملی شده بودند و با به صورت نهادهای تحت کنترل دولت باقی مانده بودند، تحت کنترل مستقیم بانک مرکزی ایتالیا قرار گرفتند. به همین لحاظ بانک مرکزی ایتالیا به صورت یک نهاد بسیار مؤثر در اقتصاد ایتالیا درآمد. هر چند ارتباط بانک مرکزی با دولت مشخص بود ولی در عین حال برای حفظ استراتژی درازمدت توسعه صنعتی خود از استقلال کافی برخوردار بود. همچنین بانک مرکزی به بانکهای تجاری آزادی کافی برای تداوم سیاستهای سرمایه گذاری شان داد. از طرف دیگر بانک مرکزی بر این موضوع اصرار می ورزید که بانکهای تجاری در صورتی می توانند فعالیت خود را ادامه دهند که سیاست ضد چرخه تجاری را همچنان دنبال کنند. به همین جهت در مواقعی که بحران اقتصادی کشور را تهدید می کرد بانکها خود را ملزم به تبعیت از دستورات بانک مرکزی می دانستند.

ژاپن

ژاپن چهارمین و آخرین نماینده کشورهای تابع سیستم اشتراکی جدید در برنامه ریزی اقتصادی است. برخلاف سه کشور قبلی، ژاپن دارای بخش ملی شده وسیع نبود اما برنامه ریزی اقتصادی و مداخله دولت به طور گسترده صورت می گرفت. سیستم برنامه ریزی ژاپن دارای ساختاری قوی بود. همچنین از چرخه های تجاری در اقتصاد نیز تأثیر می پذیرفت. منشأ برنامه ریزی اقتصادی در ژاپن به سیاست اشتغالگری رهبران متفکین و (SCAP) و بازسازی ملی بعد از جنگ بازمی گشت. اصلاحات ارضی که طی آن تعداد زمینهای تحت تملک زمین داران بزرگ از ۲۶ درصد کل زمینها به تنها ۸ درصد کاهش یافت اجرا شد. تقسیم زمینهای بزرگ به قطعات کوچکتر موفقیت دولت در بخش کشاورزی را تحکیم کرد.

در آغاز، نتایج برنامه ریزی دولت در عمل رضایت بخش نبود زیرا منابع موجود برای بازسازی اقتصاد و ساختن ویرانه های جنگ کافی به نظر نمی رسید. هنگامی که عملیات خصمانه ژاپن در کره گسترش یافت، موارد یاد شده همگی تغییر کرد. ایالات متحده آمریکا نیز در نظراتش پیرامون روند رونق اقتصادی در ژاپن تجدیدنظر کرد. علاوه بر آن نیروهای نظامی سازمان ملل از ژاپن به عنوان مکان استراحت و تفریح و همچنین پایگاه تدارکاتی